

# تحلیل روانکاوانه تأثیر مهاجرت شخصیت بر هویت اجتماعی شخصیت نمایشی با نگاهی به نظریات ادوارد سعید (بررسی موردی نمایشنامه آتش سوزی‌ها نوشته وجدی معود)

حسام طالبی حقه<sup>۱</sup>

## چکیده

مهاجرت بعنوان یک پدیده‌ی اجتماعی می‌تواند نتیجه‌ی مشکلات اقتصادی، فشارهای سیاسی، محدودیتهای مذهبی، اختلافات فرهنگی، حوادث طبیعی و کوشش برای کسب دانش و زندگی بهتر باشد، همچنین این مفهوم یکی از پیچیده ترین مؤلفه های زندگی انسان می باشد که فرد را مجبور به تصمیم گیری می کند برای از جایی به جای دیگر رفتن که در نمایشنامه ها و آثار ادبی نیز به آن پرداخته شده است، نمایشنامه نویسی همچون وجدی معود که خود یک مهاجر بوده و در اثر معروفش آتش سوزی ها به این مسئله می پردازد.

در این پژوهش با توجه به الگوی تحلیل روانکاوه به شیوه فرویدی با استفاده از نظریه رشد شخصیت ریموند کتل به بررسی مفهوم مهاجرت و نقش آن در شکل گیری هویت اجتماعی از نظر ادوارد سعید نظریه پرداز پسااستعماری خواهیم پرداخت. یافته های این پژوهش نشان می دهد که شخصیت پس از مهاجرت دارای معضل هویت اجتماعی می شود و همواره در دوران زندگی خود تلاش بر یافتن آن می کند، و در آثار هنری نیز شخصیت های نمایشی همین روند را در پیش می گیرند. در این مقاله با بررسی موردی نمایشنامه آتش سوزی ها به این نتیجه خواهیم رسید که نویسنده به گونه ای مسئله هویت اجتماعی را با توجه به شرایط زندگی خودش و محیط اطرافش مکتوب نموده است که گویی خودش در اثرش حضور دارد.

## واژگان کلیدی

ادوارد سعید، روانکاوی، شخصیت نمایشی، مهاجرت، هویت اجتماعی

---

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد تهیه کنندگی تلویزیون گرایش نمایش/دانشگاه صدا و سیما/ hth\_director@yahoo.com

## مقدمه

انسان از لحظه تولد با مسئله هویت روبرو می‌شود، به عبارت دیگر از لحظه‌ای که بر انسان نامی نهاده می‌شود والدین او سعی بر شکل دهی هویت فردی او دارند، هویتی که در سال‌های آینده زندگی فرد در جامعه نمود پیدا می‌کند و فرد از منظر جامعه تعریف می‌شود، که هویت اجتماعی فرد است.

«هویت و تعیین هویت ویژگی‌های فراگیر زندگی انسان هستند و ما، به منظور تحقیقات جامعه‌شناسی، لازم است آن‌ها را بفهمیم؛ وانگهی این دو مفاهیم بنیادی‌ای هستند که بر اساس آن‌ها می‌توانیم رابطه‌ی میان فرد و جمع را بهتر بفهمیم. که می‌توان اینگونه مطرح نمود:

- جهان انسان، آن‌گونه که ما آن را می‌شناسیم، بدون توانایی وسیع و پیچیده‌ی دانستن و برقراری ارتباط در این باره که کی به کیست و چی به چیست غیر ممکن است؛
- از این رو، هویت و تعیین هویت چیز جدیدی نیستند؛ و
- نگرانی‌های فردی و جمعی در مورد هویت و تعیین هویت قطعاً یک پدیده‌ی مدرن نیستند؛ افزایش حجم گفتمان‌ها در این باره که انسان بودن یعنی چه، دست کم تا حدی بازتاب افزایش همه‌ها و هیاهوهای جهانی در کل است.» (جنکینز، ۱۳۹۶، ۲۶۳)

چه بسیار آثار هنری‌ای از جهان می‌توان یافت که در آن‌ها به مسئله هویت اجتماعی فرد پرداخته‌اند و در خیلی از مواقع این آثار فرد را در جمع غریبی نشان می‌دهند، یکی از راهکارها برای هنرمندان جهت پرداختن به این مسئله پرداختن به مسئله و مفهوم مهاجرت است، که شروع آن از ادبیات بود.

«ادبیات مهاجرت و تبعید به عنوان یک پدیده‌ی عام در اروپا با جنگ‌های مذهبی قرن شانزدهم بوجود آمد که بر اثر آن بسیاری از شاعران و نویسندگان پروتستان مجبور به ترک وطن کاتولیک خود شده بودند، ادبیات مهاجرت و تبعید به عنوان یک پدیده‌ی خاص ادبی که بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشت، از پایان قرن هجدهم آغاز شد.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۱۵) این نوع از ادبیات همواره در سایر آثار جهانیان نیز نمود خاص خود را پیدا نمود، حتی وارد سایر قالب‌های هنری نیز گردید؛ مانند تئاتر و سینما.

در این بین نمی‌توان تأثیرات روانی مهاجرت را از یاد برد، تأثیراتی که از منظر تحلیل روانکاوانه اگر در اثر هنرمندی ظاهر شود می‌توان واقعیت آن را در زندگی خود صاحب اثر نیز جست و جو نمود و از جهتی نظریات ادوارد سعید نظریه پرداز پسااستعماری نیز در این بین که خود نیز یک مهاجر بود می‌تواند کمک کننده باشد تا به مسئله هویت اجتماعی و مهاجرت پرداخته شود، که در اثر فردی مانند وجدی موعود نمایشنامه نویس معاصر که او نیز به گونه‌ای مهاجر محسوب می‌شود، به آن پرداخته شده است؛ آن اثر آتش سوزی‌ها نام دارد که یکی از معروف ترین نمایشنامه های وی محسوب می‌شود.

## روش

در این مقاله تلاش شده است تا با بهره گیری از مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و همچنین ارجاع درون متنی به اثر خود نویسنده به تحلیل روانکاوانه تأثیر مهاجرت بر هویت اجتماعی شخصیت نمایشی پرداخته شود. این پژوهش به شیوه علمی-توصیفی نگاشته شده و چارچوب

نظری در این مقاله تحلیل روانکاوانه است که آغاز گر آن را فروید می دانیم. در این مقاله با کمک نظریات ادوارد سعید به تحلیل هویت اجتماعی شخصیت می پردازیم.

## بیان مسئله

مهاجرت همواره یکی از مفاهیمی است که بسیاری از هنرمندان به آن اندیشیده اند و بسیاری از روشنفکران دنیا نیز به آن اقدام نموده اند، اما همواره مهاجرت یکی از دغدغه های بشر است که به امید یافتن زندگی ای بهتر دست به آن می زند اما غافل از آنکه چه تأثیرات روانی مهمی می تواند در ادامه زندگی وی به همراه داشته باشد.

اکثر افراد هنگام مهاجرت تنها به شرایط زندگی می اندیشند اما با نگاهی به آثار هنرمندان و نظریه پردازان این حوزه می توان به امری همانند هویت اجتماعی نیز اندیشید. هویت اجتماعی موردی فراموش شده برای مهاجرت است که افراد پس از مهاجرت آن را از دست می دهند. این مهاجرت حتی می تواند از شهری به شهر دیگر یا از خانه ای به خانه ای دیگر باشد و فرد را در مقابل جامعه ای جدید قرار دهد که هنوز یا او را نپذیرفته اند یا فرد هنوز نتوانسته است خود را در درون آن جامعه به هر نحوی اثبات نماید.

این موضوع باعث بحرانی به نام هویت اجتماعی در فرد می شود که در آثار مکتوب ادبی مانند نمایشنامه نیز به آن پرداخته شده است. این سوال که «آن فرد دقیقاً کیست؟» یک سوال در رابطه با هویت فردی می باشد اما اگر این سوال به اینگونه مطرح شود که «آن فرد در شرایط آن جامعه که او را دیگری می نامند کیست؟» سوالی است برای هویت اجتماعی که باید با توجه به نظریات روانکاوانه و نظریات جامعه شناسانه و ... به آن پاسخ داد و تلاش کرد تا به این موضوع بیشتر پرداخته شود.

## پیشینه پژوهش

مسئله هویت اجتماعی موردی است که بیش از هنرمندان مورد توجه جامعه شناسان می باشد و در مقالات و پایان نامه های بسیاری به آن پرداخته شده است، مانند «تأثیر استفاده از نمایش خلاق بر روی هویت اجتماعی و کاربرد راهبردهای ارتباط شفاهی و زبان آموزان ایرانی» که همانطور که از عنوان آن مشخص است به مسئله شخصیت پردازی اشاره ای نگردیده است. همچنین در رابطه با امر شخصیت پردازی و شخصیت اگر در دنیای نمایش به آن پرداخته شده باشد، بیشتر به امر هویت پرداخته شده است مانند «مقایسه جلوه های نمایشی هویت ایرانی در نمایشنامه های سه دهه اخیر ایران».

از نظریات ادوارد سعید نیز بیشتر در حوزه پسااستعماری بهره برده شده است و نه گفته های او در رابطه با امر هویت و هویت اجتماعی که در برخی از نوشته هایش به آن اشاره نموده است.

اما نزدیک ترین عنوان کتاب به عنوان این مقاله کتاب «درآمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید» نوشته ی کیقباد یزدانی است که در این مقاله به عنوان یکی از منابع از آن استفاده گردیده، اما در این کتاب بیشتر به ادبیات آلمان پرداخته شده است.

## اهداف تحقیق

- ارائه تعریف مشخصی از هویت اجتماعی.

- بررسی تأثیرات مهاجرت بر هویت اجتماعی.
- بررسی تأثیرات روانی مهاجرت بر شخصیت‌نمایشی.
- ارائه الگوی مناسبی جهت تحلیل هویت اجتماعی شخصیت‌نمایشی و صاحب اثر.

### تحلیل روانکاوی یک اثر هنری از دیدگاه فروید

از دید تاریخی، نخستین کوشش‌های نقد روانکاوانه توسط فروید برای بررسی آثار ادبی و هنری پیش از سال ۱۹۰۰ و انتشار نخستین آثار مدون او بر می‌گردد. ولی این کوشش‌های اولیه بسته-گریخته و نامنظم هستند، و بازده آن‌ها نظراتی است چند که فروید در نامه‌ها و یادداشت‌های پراکنده خود با دوستان خویش در میان گذاشته است. بررسی‌های سازوار و منظم فروید در آثار ادبی از ۱۹۰۶ (سال پرداخت نقد او بر داستان «گرادیوا» ویلهلم یسن) اوج می‌گیرد، و تا حدود ۱۹۲۰ (سال انتشار نقد او بر داستان «مرد شن پاش» نوشته ویلهلم هوفمن) به قوت خود باقی می‌ماند. فروید از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۶ به دنیای هنر نمایشی (کمدی و تراژدی) نیز نظر می‌دوزد، و در این فاصله زمانی است که نقد‌هایی بر پنج نمایشنامه ویلیام شکسپیر و یک نمایشنامه از هنریک ایبسن می‌نویسد. (شریعت کاشانی، ۱۳۹۳، ۳۱)

«نقد روان‌کاوانه، که با نمایش‌نامه یا شخصیتی درون نمایش‌نامه سرو کار دارد، به شکلی خود آیین، به دنبال این است که به تشریح نکته‌ای درباره‌ی روان‌شناسی، و نه درام، بپردازد. در چنین موردی درام با ارائه شرحی آشنا از مسئله‌ی مورد بحث، در خدمت روان‌شناسی است و مواردی از کاربرد‌هایی از این دست در ادبیات روان‌کاوانه به وفور یافت می‌شود.» (تدین، ۱۳۹۵، ۱۷۴)

برای تحلیل روانکاوانه شخصیت‌های نمایشی باید این نکته را در نظر داشت که «همیشه شخصیت‌سازی، تا حد زیادی، بستگی به آن کسی دارد که آن شخصیت را می‌سازد.» (بال، ۱۳۷۳، ۱۲۱) بر این اساس نمود زندگی شخص نمایشنامه‌نویس نیز در روند تحلیل روانکاوانه مؤثر خواهد بود و می‌توان بخشی از زندگی شخص نمایشنامه‌نویس را در نمایشنامه خودش مشاهده نمود، این امر با عنوان رابطه میان مؤلف و متن که مشابه رؤیابین و متن رؤیا است که در نظریات فروید به آن اشاره می‌کند. (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴، ۱۷۳)

برای پرداختن به مفهوم مهاجرت در نقد روانکاوانه، نیازمند نظریه فردی قابل استناد از منظر روانشناسی است که در نظریات خود تا حدودی به این موضوع پرداخته باشد که ریموند کتل می‌تواند در این بین نظریه پرداز مناسبی باشد.

### ریموند کتل

کتل در شهر استانفورد شایر کشور انگلستان به دنیا آمد و دوران کودکی خشنودی داشت. زمانی که کتل نه ساله بود انگلستان وارد جنگ جهانی اول شد. او در شانزده سالگی برای تحصیل در رشته فیزیک و شیمی، وارد دانشگاه لندن شد و سه سال بعد با درجه ممتاز فارغ التحصیل شد. در مدتی که در لندن بود، علاقه او به مشکلات اجتماعی بیشتر شد و به این نتیجه رسید که باید در زمینه بررسی ذهن انسان تسلط یابد. این تصمیم جسورانه در سال ۱۹۲۴ بود و او تحصیلات عالی در دانشگاه لندن را آغاز کرد و با روانشناس آموردان

مشهور چالز اسپیرمن که روش تحلیل عاملی را به وجود آورده بود، کار کرد. کتل در سال ۱۹۲۹ دکتری خود را گرفت و در سال ۱۹۴۱ به دانشگاه هاروارد رفت. او ۵۰۰ مقاله و ۴۳ کتاب منتشر کرد. (د.شولتز و س.شولتز، ۱۳۹۶، ۳۴۶-۳۴۵)

کتل هیچگاه به صورت مستقیم به مفهوم مهاجرت و یا تغییر محل زندگی نپرداخت، اما می توان با نگاهی به نظریه تأثیرات وراثت و محیط وی تا حدودی به این مفهوم نزدیک شد.

«کتل به تأثیرات نسبی وراثت و محیط در شکل دهی شخصیت علاقه زیادی نشان داد. او اهمیت عوامل وراثت و محیط را با مقایسه آماری شباهت های یافته شده بین دوقلوهایی که در یک خانواده بزرگ شده اند، دوقلوهایی که جدا شده اند، خواهر - برادرهای غیر دوقلو که در یک خانواده بزرگ شده اند، و خواهر - برادرهای غیردوقلو که جدا بزرگ شده اند بررسی کرد. بنابراین، او قادر بود میزان تفاوت های موجود در صفات را که بتوان به تأثیرات ارثی یا محیطی نسبت داد، برآورد کند. نتایج بررسی های او نشان دادند که وراثت در برخی صفات، نقش عمده ای را بازی می کند. برای مثال، اطلاعات کتل خبر از آن می دهند که ۸۰ درصد هوش (عامل B) و ۸۰ درصد بزدلی در برابر بی باکی (عامل H) را می توان با عواملی ارثی توجیه کرد. کتل نتیجه گرفت که در مجموع، یک سوم شخصیت ما مبنای ژنتیکی دارد و دو سوم به وسیله تأثیرات اجتماعی و محیطی تعیین شده است.» (همان، ۳۵۳-۳۵۲)

همانطور که می توان از این نظریه کتل نتیجه گرفت، محیط و اجتماع می تواند در شخصیت تأثیر بسزایی داشته باشد. مهاجرت اگر در هر یک از مراحل رشدی شخصیت بر مبنای نظر کتل صورت پذیرد می تواند تأثیری بر آن نیز داشته باشد که این امر در روند تحلیل شخصیت می تواند کمک شایانی به تحلیلگر نماید.

کتل مراحل رشد شخصیت را بر شش قسمت تقسیم می نماید.

مرحله	رشد
طفولیت	تولد تا ۶ سالگی
کودکی	۶ تا ۱۴ سالگی
نوجوانی	۱۴ تا ۲۳ سالگی
پختگی	۲۳ تا ۵۰ سالگی
اواخر پختگی	۵۰ تا ۶۵ سالگی
پیری	۶۵ سالگی به بعد

کتل برای هر یک از این مراحل مثال هایی از رشد را نیز ذکر می نماید که می توان به برخی از مهم ترین آن ها که در شکل گیری هویت اجتماعی تأثیر بسزایی دارند اشاره نمود.

مرحله	رشد
طفولیت	شکل گیری خود؛ فراخود، و نگرش های اجتماعی
کودکی	استقلال از والدین و همانند سازی با همسالان
نوجوانی	تعارض هایی درباره استقلال، ابراز وجود
پختگی	احساس رضایت از شغل، زندگی زناشویی، و خانواده

شخصیت در پاسخ به شرایط مادی و اجتماعی تغییر می‌کند	اواخر پختگی
سازگاری با فقدان دوستان، شغل، و مقام	پیری

(همان، ۳۵۳)

هر کدام از این موارد در کلیت در شکل‌گیری شخصیت و بحث هویت اجتماعی تأثیر شایانی دارند، اما باید به این امر پرداخت که هویت اجتماعی به چه معنایی می‌باشد.

## هویت اجتماعی

«هویت در طول دهه ۱۹۹۰ به یکی از موضوعات وحدت بخش علوم اجتماعی تبدیل شد و هیچ نشانی از ناپدید شدن آن وجود ندارد. هر کسی چیزی برای گفتن دارد: انسان‌شناسان، جغرافی‌دانان، تاریخ‌دانان، فیلسوفان، دانشمندان سیاسی، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان. از جدل‌های مربوط به تجدد خود-هویتی گرفته تا شیفتگی پسامدرن و پسااستعماری به تفاوت و تکرار، از ساختار شکنی‌های فمینیستی قراردادهای اجتماعی مربوط به جنسیت گرفته تا تلاش‌های ضروری برای درک احیای آشکار ملی‌گرایی و سیاست‌های قومی، همه این رشته را لبریز ساخته است. به نظر می‌رسد هویت مبتنی بر هرچیزی از پناهندگی سیاسی گرفته تا دزدی کارت اعتباری است، و درباره‌ی تغییر نیز صحبت می‌شود: یعنی درباره‌ی هویت‌های جدید، بازگشت هویت‌های قدیمی و دگرگونی هویت‌های قدیمی و دگرگونی هویت‌های موجود. درباره‌ی تغییر شکل، از یک طرف، و پایه‌های عمیق خود، از طرف دیگر. (جنکینز، ۱۳۹۶، ۱۹)

این تعریفی است که جنکینز در رابطه با خود هویت مطرح می‌نماید، و در بخشی دیگر او به این امر چنین می‌پردازد:

«مفهوم هویت در مورد تمامی عالم مخلوقات، اجسام و مواد، هم چنین در مورد انسان‌ها کاربرد دارد، و معنای عمومی آن ارزش بررسی دارند. فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد یک ریشه‌ی لاتین *Idem* \_ *Identitas*، از *Idem* \_ و دو معنای اصلی ارائه می‌دهد:

- یکسانی اجسام
- یکپارچگی یا پیوستگی در طول زمان که پایه‌ای است برای تثبیت و درک تعیین و تمیز یک چیز.

که بنابر هر کدام، مفهوم هویت شامل دو معیار مقایسه میان اشخاص یا پدیده‌هاست. (همان، ۱۲-۱۱)

این تعاریف تنها در رابطه با مفهوم هویت بوده است، اما تعریف هویت اجتماعی در مقاله «سبک زندگی و هویت اجتماعی جوانان» این چنین آمده است:

«هویت اجتماعی تعبیری است که فرد از خود در رابطه با دیگران می‌کند و براساس عضویت در رده‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی شکل می‌گیرد. هویت افراد وابسته به برداشت دیگران است و شناسایی دیگران لازمه تثبیت هویت است، در معنای اصلی هویت، تشابه و تمایز مطلق است. همه هویت‌های انسانی حتی هویت فردی که در خویشی تجسم می‌یابد و براساس نحوه ارتباط با دیگران و تجربه‌های دوران حیات شکل می‌گیرد، اجتماعی‌اند چون به معنا مربوط می‌شوند و معنا نتیجه توافق و عدم توافق و موکول به جمع است. به علاوه، هویت اجتماعی شخص هیچ‌گاه تمام شده نیست و مدام در معرض تغییر و تحول بازنگری است.» (رحمت‌آبادی و آقابخشی، ۱۳۸۵، ۲۴۴)

این تعریف در این مقاله از خود کتاب جنکینز استفاده نموده است و همانطور که از این تعریف می‌توان برداشت نمود هویت اجتماعی را دیگران برای انسان شکل می‌دهند، حال در مقوله مهاجرت دیگران برای انسان ها تغییر می‌کنند، پس در ابتدا باید تعریف مشترکی از مهاجرت را نیز به دست آورد.

## مهاجرت

مهاجرت به معنای «از موطن خود به جایی دیگر انتقال کردن، هجرت گزیدن.» (معین b، ۱۳۸۴، ۱۹۳۴) می‌باشد. این تعریف لغوی مهاجرت است که در لغتنامه به آن اشاره گردیده است، اما مفهوم مهاجرت را می‌توان به روش های گوناگونی تعریف نمود برای مثال: «مهاجرت غالباً امری شخصی و ارادی به نظر می‌آید؛ چرا که مهاجر معمولاً زمانی تصمیم به مهاجرت می‌گیرد که نخواهد یا نتواند با محیط خود کنار بیاید و در جستجوی شرایطی بهتر و مناسب تر برای زندگی و کار می‌کوشد. بنابراین، او این امکان را دارد که خود را با محیط هماهنگ سازد و یا نسازد.» (یزدانی، ۱۳۸۷، ۱۱)

در مقاله‌ی «مهاجرت و ایرانیان» مهاجر تعریف مفهوم مهاجرت به گونه‌ای دیگر آورده شده است. ابراهیم بی‌پروا نویسنده مقاله مهاجرت را چنین تعریف می‌نماید:

«مهاجرت بعنوان یک پدیده‌ی اجتماعی می‌تواند نتیجه‌ی مشکلات اقتصادی، فشار های سیاسی، محدودیتهای مذهبی، اختلافات فرهنگی، حوادث طبیعی و کوشش برای کسب دانش و زندگی بهتر باشد. اثرات و پیامدهای مثبت و منفی این پدیده بر جامعه‌ی مادری مهاجر، جامعه‌ی میزبان و شخص مهاجر مورد پژوهش جامعه شناسان قرار گرفته است که از آن میان می‌توان از عوارض آن بر ساخت اقتصادی، سیاسی، مذهبی و اجتماعی هر دو جامعه یاد کرد.» (بی‌پروا، ۱۳۶۸، ۳۸۴)

نباید این امر را از یاد برد که همواره مفهوم مهاجرت زمانی رخ می‌دهد که شخصیتی آن را به سرانجام برساند، با این نگاه باید نگاهی به تعریف شخصیت و شخصیت پردازی در دنیای نمایش نیز داشت.

## شخصیت

شخصیت در فرهنگ معین به معنای «سجیه مختص هر شخص» (معین a، ۱۳۸۴، ۹۶۷) آمده است و از منظر روانشناسی، «شخصیت می‌تواند منحصر به فرد بودن انسان را نیز در بر داشته باشد. ما شباهت هایی را بین افراد می‌بینیم، با این حال، احساس می‌کنیم که هر یک، از ویژگی های خاصی بر خورداریم که ما را از دیگران متمایز میکند. بنابراین، میتوانیم بگوییم که شخصیت مجموعه ای از ویژگی های با دوام و منحصر به فرد است که امکان دارد در پاسخ به موقعیت های مختلف، تغییر کند.» (دشولتز و س.شولتز، ۱۳۹۶، ۱۲) دیوید بال در رابطه با شخصیت دراماتیک نیز همچین دیدگاهی را دارا است، وی در کتاب شیوه فنی نمایشنامه خوانی شخصیت دراماتیک را دارای خواص، ویژگیها و ترکیبانی میداند که شخص خاص را از هر شخص دیگری متمایز میکند. (بال، ۱۳۷۳، ۱۱۳) این دیدگاه او نشان می‌دهد که شخصیت های دراماتیک نیز دارای تعریف مشترکی همانند شخصیت های واقعی هستند و هردوی آنها از ویژگی متمایز بودن بهره می‌برند. در همین راستا اریک جی. نویتزل شخصیت های درون ادبیات دراماتیک را به مثابه سوژه های مستقل و خود آیین همانند شخصیت های واقعی قابل تحلیل می‌داند. (تدین، ۱۳۹۵، ۱۷۳)

تمامی تعاریفی که از مهاجرت، هویت اجتماعی و نظریات روانکاوانه ارائه گردید را می‌توان به نحوی در نظریات ادوارد سعید، نظریه پرداز پسا استعماری جست و جو نمود. او که خود یک مهاجر بود، شخصیتش به تمامی مواردی که از اهداف این مقاله است، نزدیک است، و حتی در کتاب «بی در کجا» که خاطرات زندگی خودش است به نوعی همواره به دنبال هویت اجتماعی خود می‌گردد و در نهایت آن را نمی‌یابد و به این مسئله می‌پردازد که زبان واقعی من کدام است که باید با آن سخن بگویم؟

## ادوارد سعید

ادوارد سعید یکی از نظریه پردازان مهم قرن بیستم در حوزه ادبیات به حساب می‌آید که اصلیت فلسطینی داشت. او در سال ۱۹۳۵ در اورشلیم به دنیا آمد ولی به دلیل مهاجرت تحصیلات خود را در مدرسه مونت هرمن ماساچوست و سپس تحصیلات عالی خود را در دانشگاه‌های پرینستون و هاروارد گذراند. او دکترای خود را در سال ۱۹۶۴ در دانشگاه کنراد به پایان رسانید و از آن پس به عنوان استاد مشغول به کار شد. (J.Lane, 2006: 234)

سعید در مقاله‌ای با عنوان تأملاتی در باب تبعید و مهاجرت روشنفکران به مسئله تبعید می‌پردازد که می‌توان آن را با مهاجرت نیز یکی دانست؛ او به این مسئله می‌پردازد که تبعید یا مهاجرت در معنایی بسیار موشکافانه تنهایی‌ای است که در بیرون از گروه تجربه می‌شود. او در ادامه اینگونه مطرح می‌کند که «احساس محرومیت ناشی از نبودن با دیگران در محل سکونت گروهی. بنابراین انسان چگونه بدون افتادن در زبان محاصره کننده و سخت غرور ملی، احساسات جمعی و دلبستگی‌های گروهی بر تنهایی تبعید (مهاجرت) چیره می‌شود؟» (سعید و دیگران، ۱۳۸۹، ۱۳)

او در ادامه همین مقاله اینگونه مطالبش را تکمیل می‌نماید که:

«مهاجران وضعیت قانونی مبهمی دارند. مهاجر، در حقیقت، آدمی است که جلای وطن می‌کند و به کشور تازه ای می‌رود. حق انتخاب مسلماً یک امکان است. مقام‌های رسمی مربوط به مستعمرات، مبلغان مذهبی مسیحیت، متخصصان فنی، سربازان مزدور و مشاوران نظامی دور از وطن ممکن است به یک معنا در تبعید زندگی کنند، اما تبعید نشده‌اند. (همان، ۱۹)

ادوارد سعید همواره به عنوان یک نظریه پرداز و پژوهشگر به نظریات سایرین و به خصوص تئودور آدورنو نیز می‌پرداخت، در این مقاله نیز به نظریات آدورنو پرداخته است. «تأملات آدورنو ناشی از این اعتقاد است که تنها وطنی که حالا حقیقتاً وجود دارد، گرچه شکننده و آسیب پذیر است، در نوشتن است. جای دیگر «خانه متعلق به زمان گذشته است. بمباران‌های شهرهای اروپا و اردوگاه‌های کار و کار اجباری صرفاً به عنوان مجری، بر آن چیزی که توسعه‌ی ماندگار تکنولوژی دیر زمانی پیش تصمیم گرفته بود که سرنوشت خانه‌ها باشد، پیشی می‌گیرند. حالا این‌ها فقط به درد این می‌خورند که مثل قوطی‌های کنسرو مواد غذایی مانده دورشان بیندازیم». خلاصه آدورنو با حزنی تلخ می‌گوید: «نبودن در وطن و در خانه‌ی خود، بخشی از اخلاقیات است.» (همان، ۲۵-۲۴)

دوری از وطن و خانه همواره در متون ادوارد سعید به چشم می‌خورند، او بر این اعتقاد بود که کشورهای غربی به خصوص آمریکا به گونه‌ای ذهنیت کشورهای شرقی را از آن خود نموده‌اند و آن‌ها به مانند خود سعید «بی در کجا» شده‌اند یا به عبارت دیگر دوری از خانه و وطن اصلی خود باعث دوری از هویت گردیده است. سعید در جایی از سخنانش فرقی میان «ما» و «آن‌ها» می‌گذارد. او در



هنگام مهاجرت مسلمانان به آمریکا حرفش را اینگونه مطرح می‌کند که: «برای غربی‌ها، «آن‌ها» با «ما» تفاوت داشتند، چرا که معتقد بودند: «شرقی‌ها نمی‌توانند زندگی را آن‌طور که "ما" می‌توانیم درک کنند.» (همان، ۳۲)

او دوری از وطن و خانه را اینگونه در خاطراتش مطرح می‌کند که «ببرون از مدرسه با بچه‌های انگلیسی‌آشنایی و تماس مستمر نداشتم. آن‌ها در دنیای دیگری زندگی می‌کردند که راه آن بر من بسته بود و یک کمربند نامریی آن‌ها را از نظر پنهان می‌داشت. خوب آگاه بودم که چه نام درستی داشتند، ولباس‌ها و لهجه و پیوندهایشان به کلی با من متفاوت بود. هرگز نشنیدم هیچ کدامشان از «وطن» یاد کند؛ هیچ به یاد ندارم، اما در ذهن من تصور وطن همیشه با آن‌ها پیوند می‌خورد، و به مفهوم عمیق آن «وطن» چیزی بود که من از آن محروم بودم.» (سعید، ۱۳۹۶، ۷۵)

او همواره در کودکی و نوجوانی از بی‌هویتی رنج می‌برد، بی‌هویتی برای او زندگی در جایی بود که به عنوان دیگری شناخته می‌شد. این مسئله تا پایان عمر همراه وی باقی ماند. سعید در بخش دیگری از سخنانش به مسئله گسترش باورنکردنی مسافرت و ارتباطات می‌پردازد که منجر به رشد آگاهی تازه‌ای نسبت به آن چیزی شده که «تفاوت» و «دگربود» خوانده می‌شود. (سعید، ۱۳۹۷، ۶۳-۶۴)

وی در خاطراتش نیز از زندگی در جایی دیگر اینطور یاد می‌کرد: «حس می‌کردم آمریکایی‌ها عمقی ندارند و در ارتباط با آن‌ها تسکینی وجود ندارد، و ارتباط با آن‌ها فقط در حد شوخی‌های سطحی و لطیفه‌های تند و سرخوشانه می‌ماند، شوخی‌ها و لطیفه‌هایی که میان هم تیمی‌ها رد و بدل می‌شود، که هیچ وقت مرا ارضا نمی‌کرد. کمبودی که همیشه هنگام ارتباط با معاصران آمریکایی خود حس می‌کردم کمبود زبان‌های دیگر، به خصوص عربی بود، زبانی که همپای انگلیسی با آن زندگی کرده بودم. آمریکایی‌ها کمتر عاطفی به نظر می‌رسیدند و علاقه‌ی کمتری به ابراز واکنش‌ها و برداشت‌های خود داشتند. و این خود قدرت فوق‌العاده و همگن‌کننده‌ی زندگی آمریکایی بود، که در چارچوبه‌ی آن تلویزیون یکسان، لباس یکسان، همشکلی ایدئولوژیکی یکسان، در فیلم‌ها، در روزنامه‌ها، در مجله‌های مصور کمیک و غیره آمیزش پیچیده‌ی زندگی روزانه را به یک حداقل منعکس ناکنده محدود می‌کرد که خاطره در آن نقشی نداشت.» (سعید، ۱۳۹۶، ۳۵۲)

شاید از این نظر که همواره سعید الگوی شخصیت فعلی را در گذشته‌اش بررسی می‌کرد، بتوان او را همانند فروید دانست، همچنین با توجه به عنوان مقاله‌ای که در رابطه با فروید نگاشته و هدفش آن بوده که در سخنرانی‌ای به او بپردازد، این امر را نمی‌توان دور از ذهن دانست. او در بخشی از این نوشته اینگونه حرف‌هایش را مطرح می‌نماید: «بنابراین تاریخ در آینده پرونده‌ی چیزی را که زمانی اندیشه‌ای قطعی به نظر می‌رسیده دوباره بازگشایی می‌کند و به چالش می‌طلبد و آن را در تماس با ساختارهایی فرهنگی، سیاسی و شناختی قرار می‌دهد که پیش‌تر برای نویسنده‌اش قابل تصور نبوده‌اند، هرچند به واسطه‌ی وابستگی‌اش با وضعیت تاریخی با آن آشنایی داشته. واضح است که هر نویسنده‌ای آثار متفکران پیش از خود را خوانده است اما نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم آن است که پویایی شگفت‌آور تاریخ بشریت می‌تواند شکلی از گذشته یا وجوه پوشیده‌ی شخصیتی را به نمایش بگذارد و به ناگهان روشن‌گر حال حاضرمان شود.» (سعید، ۱۳۹۷، ۳۰)

همچنین در ادامه این نوشته این مسئله را اینگونه ادامه می‌دهد که «فروید نمونه‌ای مثال زدنی از اندیشمندی است که کار علمی را گونه‌ای از کاوش باستان‌شناسانه از گذشته‌ی مدفون، فراموش شده و سرکوب شده می‌دانست. فروید بی‌شک کاوشگر ذهن بود اما در معنای فلسفی، براندازنده و بازنگارنده‌ی جغرافیا و تبارشناسی‌ای پذیرفته و تثبیت شده نیز بود.» (همان، ۳۱)

با توجه به تمامی مواردی که در رابطه با ادوارد سعید مطرح گردید شاید مهم‌ترین نکته این بخش از گفته‌های وی باشد:

«مسئله بنیادی این است که چگونه می‌توان هویت فرد و واقعیت‌های فرهنگ، جامعه، و تاریخ او را با واقعیت سایر هویت‌ها، فرهنگ‌ها و مردم پیوند زد و آشتی داد. انجام چنین کاری به بهانه‌ی دفاع از اولویت‌های شخصی برای آن چیزی که از قبل متعلق به فرد است، امکان‌پذیر نیست. یاوه‌سرایی درباره‌ی افتخارات فرهنگ «ما» یا پیروزی‌های تاریخ «ما» ارزش آن را ندارند که روشنفکر انرژی خود را به مصرف آنها برساند، خصوصاً امروزه که بسیاری جوامع از نژادها و پیشینه متفاوتی ترکیب شده‌اند که در برابر هر نوع فرمول تقلیل‌یابنده مقاومت می‌کنند.» (سعیدb، ۱۳۹۷، ۱۳۴)

سعید که به دنبال هویت برای خویش بود، تلاش می‌کرد تا آن را در دل گذشته بازابد، حال برای آنکه در این مقاله نیز به این مسئله پرداخته شود، باید به یک اثر نمایشی پرداخت تا در دل آن هویت اجتماعی نویسنده و همچنین شخصیت نمایشی را یافت.

### آتش سوزی‌ها اثر وجدی معود

«وجدی معود، نمایشنامه‌نویس، مترجم و کارگردان لبنانی – کانادایی، ۱۶ اکتبر ۱۹۶۸ در دیرالقمر لبنان به دنیا آمد. در هشت سالگی آن‌جا را به سبب جنگ داخلی ترک کرد و به فرانسه رفت؛ با خانواده‌اش در پاریس ساکن شد، ولی به خاطر عدم تمدید مجوز اقامت ۵ ساله در فرانسه، در سال ۱۹۸۳ به کبک کانادا مهاجرت کرد. در کبک به تحصیل پرداخت و بیست ساله بود که نخستین نمایشنامه‌اش را با عنوان ویلی پروتاگوراس خود را در توالی زندانی کرده نوشت: بیست سالی که در گذار از تراژدی‌ها، جابه‌جایی‌ها و مهاجرت سپری کرده بود.» (مواد، ۱۳۹۳، ۷)

از این نمایشنامه‌نویس تاکنون دو نمایشنامه به زبان فارسی ترجمه گردیده است: تشنگان و آتش سوزی‌ها.

«نمایشنامه‌ی آتش سوزی‌ها دومین قسمت از یک چهارگانه‌ی نمایشی است که قسمت اول آن با عنوان ساحلی در ۱۹۹۷ به اجرا درآمد. بی‌آنکه آتش سوزی‌ها ادامه‌ی روایت ساحلی باشد، در آن به طرح پرسش‌هایی درباره‌ی هویت پرداخته شد.» (معود، ۱۳۹۵، ۱۱)

در خلاصه این نمایشنامه اینطور آمده است که: وقتی که سر دفتر لوبل، وصیت‌نامه نوال مروان، مادر فرزندان دوقلو، ژان و سیمون را برای آن‌ها قرائت می‌کند، باعث زنده شدن داستان تولد مبهم این خواهر و برادر، و طرح پرسش‌هایی درباره گذشته آن‌ها می‌شود: چه کسی پدرشان بوده است؟ چگونه دور از سرزمین مادری، در کشور کانادا، به دنیا آمده‌اند؟ سر دفتر لوبل نامه‌های در بسته‌ای از طرف مادرشان، به هر یک از آن‌ها می‌دهد و تاکید می‌کند که یکی باید به دست پدری برسد که گمان می‌کنند مرده است، و نامه دیگر، به برادری که تا آن لحظه کوچک‌ترین اطلاعی از وجودش نداشتند. دنیایی از پرسش و درد وجود ژان و سیمون را قرا می‌گیرد: در گذشته این خانواده، داستان‌های غم‌انگیز و خطاهای غیرمنتظره و جبران‌ناپذیر پنهان شده‌ای وجود دارد. اما، بهایی که باید برای انجام وصیت نامه و آرامش روح سرگشته‌ی نوال مروان پرداخته شود، ممکن است که آینده و سرنوشت ژان و سیمون را زیر و رو کند و همه چیز را در خود ببلعد.

در نهایت سفری برای این خواهر و برادر دوقلو آغاز می‌شود و آن‌ها با گذشته تلخ مادرشان بیشتر آشنا می‌شوند که او در سن چهارده سالگی حامله گردیده و وقتی بچه را به دنیا آورده، مادرش او را از فرزندش دور می‌کند. مادر بزرگ او نظیرا در سن ۱۶ سالگی در هنگام مرگ به او چیزی می‌گوید که نقش مهمی در طول زندگی او ایفا می‌کند:

«...به حرفای این پیرزن در حال مرگ گوش کن: خواندن یاد بگیر! نوشتن یاد بگیر! حساب کردن یاد بگیر! حرف زدن یاد بگیر! درس بخون! برای اینکه مثل ما نشی، این تنها شانسته. به من قول بده.»  
(همان، ۵۲-۵۱)

و در ادامه حرف هایش به نوال اینطور می‌گوید:

«...من از دست مادرم عصبانی بودم، مادرم از دست مادرش، تو هم الان از دست مادرت عصبانی هستی و باید خشم رو برای بچه‌ت به ارث بذاری. دیگه کافیه! باید این رشته رو بریدی! پس درس بخون، باسواد شو! بعد برو پی کارت. جوونیت و همه خوشی‌های ممکن رو با خودت وردار و از این دهکده برو. تو جنسیت این دره‌ای، نوال. تو شهوت و بوی این دره‌ای. اونا رو بردار و با خودت ببر، خودت رو از اینجا بکش بیرون، همونطور که یه بچه رو از شکم مادر بیرون می‌کشن...» (همان، ۵۲)

ژان و سیمون متوجه می‌شوند که مادرشان سالیان سال مجبور به فرار بوده است و در جایی زندانی می‌شود و سربازی که زندان‌بان نیز بوده به او تجاوز می‌کند و آن دو فرزندان آن سرباز هستند.

پس از جست و جوی بسیار آن‌ها پدر و برادرشان را می‌یابند و متوجه می‌شوند آن سرباز هم برادرشان بوده و هم پدرشان.

مسئله هویت اجتماعی در این نمایشنامه با سه شخصیت مواجه است:

- نوال مروان
- ژان
- سیمون

ژان و سیمون دوقلوهای مروان با توجه به تفاوت‌های بسیاری که با یکدیگر دارند، اما هر دوی آنها دارای یک سرنوشت مشترک می‌باشند. آن‌ها با پی بردن به این مسئله که هم پدرشان و هم برادرشان یکسان است، به نوعی شناخت می‌رسند. شناختی که از نظر ریموند کتل در مرحله پختگی آنان رخ می‌دهد و با این رشدی که در آنان حاصل می‌شود آنها پی به وجود پدر و برادری می‌برند که حال آنها را می‌تواند به گونه‌ای دیگر در جامعه معرفی نماید. دختر و پسری که پدر خود را یافته‌اند و یافتن او برای آنها نقشی جدید به همراه دارد و از طرف دیگر برادری نو که باید در مقابل آن فرد نقش‌های جدیدی ایفا نمایند.

در نامه‌هایی که نوال مسئولیت رساندن آن‌ها را به ژان و سیمون داده، هر کدام مطلب جداگانه‌ای می‌باشد. او در نامه از مردی سخن می‌گوید که پدر فرزندان او را هیچگاه او را نخواهد بخشید، و از طرف دیگر از پسری سخن می‌گوید که از گوشت و خون اوست و تا پایان عمر عاشق او بوده است.

این همان دوگانگی‌ای می‌باشد که ژان و سیمون باید با آن برخورد نمایند، و از طرفی اگر از دیدگاه ادوارد سعید بخواهیم این دو شخصیت را تحلیل نماییم، آن‌ها نیز مانند سعید یک «بی در کجا» می‌باشند که سعید از آن به عنوان غربت و در به دری آدمی یاد می‌کند.

و اما مهم ترین شخصیت این نمایشنامه مروان می باشد که در نقش مادر سیمون و ژان در ابتدای نمایشنامه جان خود را از دست داده است و تمامی مراحل زندگی او در قالب بازگشت به گذشته در نمایشنامه آورده شده است. در هنگامی که وکیل مروان در حال قرائت وصیت نامه اوست به یک بخشی از آن اشاره می کند:

«...خطاب به دوست دفتر دارم، هرمیل لوبل.

هیچ دعا نوشته ای بر گور من قرار نخواهد گرفت

و نامم بر هیچ جای قبر نوشته نخواهد شد.

برای آنهایی که که به قول شان عمل نمی کنند، سنگ قبری در کار نخواهد بود.

و به قولی عمل نشد.

برای آنهایی که سکوت می کنند، سنگ قبری نخواهد بود.

وسکوت نگه داشته شد.

نه سنگی

و نامی بر سنگی.

نه هیچ نشانی از نامی و نه هیچ نامی بر سنگی.

بی نام...» (همان، ۲۵)

بی هویتی برای مروان حتی پس از مرگ او نیز ادامه خواهد داشت. او که از دیدگاه ریموند کتل تغییر و رشدش در سنین کودکی با بارداری به گونه ای تغییر کرده است و در سنین نوجوانی دست به فرار و مهاجرت می زند. از نقطه شروع مهاجرت او هویت یابی او چه به صورت شخصی و چه به صورت اجتماعی آغاز می شود.

او پس از شروع سفرش به دنبال آن است که «به عنوان یک زن دقیقاً کیست؟» سوالی که همواره تا پایان عمر همراهش بود. او مادر مردیست که به او تجاوز کرده است و یا تنها زنی مهاجر که به او تجاوز شده است؟

این مسئله بی هویتی او با مفهوم مهاجرت گره می خورد. او از سرزمین مادری خود پا به فرار می گذارد. شروع کننده این مسئله برای مروان مادر بزرگش است که نمی خواهد او مانند خودش یا مادرانش بزرگ شود و او را در پی هویتی دیگر می فرستد. هویتی که شاید خودش به آن دست پیدا نمی کند اما تلاش می کند تا نسل بعدی خود را از آن هویت بهره مند سازد که به عبارتی می توان آن را با شکست همراه دانست.

شخصیت مروان همان شخصیت نمایشی ای است که از منظر تحلیل روانکاوانه می توان نمود های واقعی آن را در زندگی خود صاحب اثر جست و جو نمود.

وجدی معود خودش نیز در سنین کودکی مجبور به ترک وطن گردیده است، نباید این نکته را از یاد برد که شخصیت مروان در درون نمایشنامه به نوعی درگیر جنگ می‌شود، وجدی معود نیز خودش به دلیل جنگ مجبور به ترک وطن می‌شود و این نقطه اشتراک‌یست میان شخصیت نمایشی و صاحب اثر. هر دوی آن‌ها کانادا را انتخاب می‌کنند و هر دوی آن‌ها از دل یک سرزمین به سرزمینی دیگر می‌روند. و هر دوی آن‌ها از نظر ادوارد سعید همواره بی هویت باقی می‌مانند، مانند خودش که از وطنش دور مانده بود. هر سه شخصیت از فلسطین هستند و هر سه به نوعی هویتشان را از یاد برده‌اند، اما مهم‌ترین شباهت میان مروان و معود است که بی‌هویتی آن‌ها در سرزمینی دیگر بی معنا باقی می‌ماند و این همان نقد روانکاوانه‌ای است که فروید به آن اشاره کرده بود.

## نتیجه

نمی‌توان هویت اجتماعی را از مهاجرت جدا دانست، همچنین تأثیرات روانکاوانه‌ای که بر شخصیت می‌گذارد بر هیچ کس امری پوشانده نیست. همانگونه که همواره ادوارد سعید به عنوان یک نظریه پرداز ادبی که بیشتر با عنوان نظریه پرداز پسااستعمارگرا شناخته می‌شود خودش یک مهاجر بود و در آثار مکتوب خود به بحث در رابطه با هویت اجتماعی می‌پرداخت. آثار نمایشی نیز در این رابطه به صورت مکتوب نگاشته شده‌اند که از نظر شخصیتی تشابهات زیادی دارند با فردی مانند ادوارد سعید و نویسندگانشان که مهاجرت کرده‌اند، حال می‌تواند این مهاجرت بالاجبار بوده باشد و یا با اختیار فرد؛ در هر صورت اگر به تحلیل شخصیت نمایشی بپردازیم، با دیدگاه فروید می‌توانیم تشابهات زندگی صاحب اثر و شخصیت نمایشی را در درون اثر بیابیم؛ این امر مستلزم استفاده از یک نظریه روانکاوانه است. همانگونه که کتل رشد شخصیت را در شش مرحله دسته بندی می‌کند، مهاجرت در هریک از این مراحل نیز می‌تواند تأثیر جدایی داشته باشد و به نوعی به رشد فرد و در نهایت هویت اجتماعی شخصیت آسیب وارد نماید.

گم‌گشتگی هویت اجتماعی امری امروزی نیست، ولی از دهه‌های گذشته با توجه به پیشرفت علم و همچنین گسترش جنگ‌های متعدد در قرن بیستم به امری مهم برای هنرمندان و همچنین نظریه پردازان تبدیل شده است. نظریه پردازی مانند ادوارد سعید نیز زخم خورده‌ی جنگ بود و در آثارش همواره به این موضوع اشاره می‌نمود و از این مهاجرت همواره زجر می‌کشید.

به عبارت دیگر مهاجرت همواره برای افراد به امید یافتن شرایط بهتر صورت می‌پذیرد؛ به خصوص اگر مهاجرتی از روی اجبار جنگ باشد. نباید از یاد برد که مهاجرت همواره با تبعید دو امر متفاوت و مجزا هستند. شاید با مهاجرت فرد خوشحال‌تر از گذشته باشد اما جامعه جدید نمی‌تواند مثل گذشته فرد را تعریف نماید به همین دلیل است که فرد دچار بحران هویت اجتماعی می‌شود و امکان دارد که تا پایان عمر آن را باز نیابد، همانند ادوارد سعید که در بی در کجایی فوت کرد و وجدی معود که همواره به کار خود ادامه می‌دهد اما در آثارش مسئله هویت همواره جز سوال‌های اصلی او می‌باشد.

## منابع

۲. بی پروا، ابراهیم (۱۳۶۸). مهاجرت و ایرانیان مهاجر، چاپ شده در مجله ایران شناسی شماره ۲
۳. جنکینز، ریچارد (۱۳۸۶). هویت اجتماعی، ترجمه نازنین میرزاییگی، تهران: نشر آگاه، چاپ یکم
۴. تدین، علی (۱۳۹۵). بوطیقای صحنه: مقالاتی در مطالعات تئاتر (جلد یکم)، تهران: نشر آگاه، چاپ اول
۵. رحمت آبادی، الهام؛ آقابخشی، حبیب (۱۳۸۵). سبک زندگی و هویت اجتماعی جوانان، چاپ شده در مجله رفاه اجتماعی شماره ۲۰
۶. سعید، ادوارد و دیگران (۱۳۸۹). چالش‌های حقوق بشر، ترجمه فروغ گوریآوری، تهران: نشر آگاه، چاپ دوم
۷. سعید، ادوارد (۱۳۹۶). بی در کجا، ترجمه علی اصغر بهرامی، تهران: انتشارات ویستار، چاپ دوم
۸. سعید، ادوارد (۱۳۹۷). فروید و غیر اروپایی‌ها، ترجمه نوید حمزوی، تهران: نشر نیماژ، چاپ اول
۹. سعید، ادوارد (۱۳۹۷). نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی، چاپ هشتم
۱۰. سلدن، رمان؛ ویدوسون، پیترو (۱۳۸۴). راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو، چاپ سوم
۱۱. شریعت کاشانی، علی (۱۳۹۳). روان کاوی و ادبیات و هنر از فروید تا ژاک دریدا، تهران: نشر نظر، چاپ دوم
۱۲. شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی ال (۱۳۹۶). نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر ویرایش، چاپ سی و هفتم
۱۳. مواود، وجدی (۱۳۹۳). تشنگان، ترجمه وحیه طاهری، تهران: نشر دیبایه، چاپ نخست
۱۴. معود، وجدی (۱۳۹۵). آتش سوزی‌ها، ترجمه محمدرضا خاکی، تهران: نشر روزبهران، چاپ اول
۱۵. معین، محمد (۱۳۸۴). فرهنگ معین (جلد یکم)، تهران: انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ دوم
۱۶. معین، محمد (۱۳۸۴). فرهنگ معین (جلد دوم)، تهران: انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ دوم
۱۷. یزدانی، کیقباد (۱۳۸۷). در آمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید، تهران، نشر چشمه: چاپ اول

18.J. Lane, Richard (2006). fifty key literary theorists, London: routledge, first published